

بررسی نقش و جایگاه سیاست خارجی در نظریه های روابط بین الملل

فرهاد عطایی*

دانشیار گروه روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

الهام رسولی ثانی آبادی

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۴/۲۴ - تاریخ تصویب: ۸۷/۵/۳۱)

چکیده:

از آنجا که یکی از مهم ترین ابعاد نظریه های روابط بین الملل، بعد تحلیلی آن ها نسبت به سیاست خارجی است، هدف اصلی این مقاله بررسی نقش و جایگاه سیاست خارجی در این نظریه ها است، چرا که امروزه تصمیم گیرندگان این حوزه برای رسیدن به تصمیمات موفق و عقلانی باید به ارتباط ظریف میان نظریه و عمل دقت کنند و بتوانند علاوه بر فهم دقیق جایگاه سیاست خارجی در متون نظری از این متون تجویزاتی سیاست گذارانه و عملگرایانه را نیز استخراج کنند. در این مقاله، ابتدا نظریات سنتی روابط بین الملل از جمله واقعگرایی و لیبرالیسم، سپس دیدگاه های خرد، کلان و میانبرد و نهایتاً دیدگاه سازه انگارانه روابط بین الملل به عنوان نظریه ای جدید در خصوص سیاست خارجی بررسی می شود. در بخش نتیجه گیری نیز این نکته بیان می شود که میان این نظریه ها رابطه ای قوام بخش و هم تکمیلی در زمینه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی وجود دارد، نکته ای که یک تصمیم گیرنده سیاست خارجی باید از آن بهره تمام بگیرد.

واژگان کلیدی:

تجزیه و تحلیل سیاست خارجی، واقعگرایی، لیبرالیسم، مدل سیاست مردمسالارانه، نواقعه گرایی، سازه

انگاری

Email: atai53@yahoo.com

فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"هویت ملی و ملت باوری در آسیای مرکزی"، دوره ۳۸، شماره ۲، تابستان ۸۷ "میراث جرج بوش در خاورمیانه و چالش پیش روی باراک اوباما"، دوره ۳۸، شماره ۴، زمستان ۸۷؛ "خلع سلاح حزب الله و بحران سیاسی در لبنان"، دوره ۴۰، شماره ۱، بهار ۸۹.

مقدمه

تمامی نظریه‌های روابط بین‌الملل دارای یک بعد تحلیلی نسبت به سیاست خارجی نیز است و بنابراین این نظریات در بعد تجویزی، عملی و سیاست‌گذارانه می‌توانند نکات راهنمایی خوبی را برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی فراهم آورند. بدین ترتیب، شناسایی نقش و جایگاه سیاست خارجی و تجویزات سیاست‌گذارانه آن در این متون نظری برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی اهمیت بسیار دارد. در واقع، چیزی که ما از این نظریه‌ها انتظار داریم توضیح تداوم‌ها و گسست‌ها از یک سو و همچنین بیان شباهت‌ها و تفاوت‌ها و چگونگی شکل‌گیری منافع ملی در سیاست خارجی هر کشوری است. بنابراین، هدف اصلی در این مقاله بررسی مهم‌ترین دیدگاه‌های نظری روابط بین‌الملل نسبت به سیاست خارجی و بیان سیر شکل‌گیری علمی این رشته از بعد از انقلاب رفتاری است. بدین منظور ابتدا در بخش اول مقاله به بیان رهیافت‌های سنتی روابط بین‌الملل از جمله واقع‌گرایی و لیبرالیسم، در بخش دوم به بیان تاثیر انقلاب رفتاری بر مطالعات سیاست خارجی از یک سو و خود رشته روابط بین‌الملل از سوی دیگر پرداخته می‌شود و در بخش سوم نیز دیدگاه سازه‌انگارانه روابط بین‌الملل نسبت به فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی بررسی می‌شود. بیان سیر دیدگاه‌های نظری در خصوص سیاست خارجی به این نتیجه منتهی می‌شود که تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی باید به رابطه قوام بخش و هم‌تکمیلی که در این نظریه‌ها درباره سیاست خارجی وجود دارد دقت نماید چرا که هر کدام از این نظریه‌ها تنها به جنبه‌ای خاص از این فرایند توجه کرده و از بیان دیگر ابعاد غافل مانده‌اند.

بررسی نقش و جایگاه سیاست خارجی در نظریه‌های واقع‌گرایی و لیبرالیسم

بی‌تردید واقع‌گرایی، عملاً مهم‌ترین و پایدارترین نظریه در روابط بین‌الملل است. بنابراین، هنگامی که از جریان اصلی در این رشته سخن می‌رود، معمولاً نام نویسندگان واقع‌گرا به ذهن متبادر می‌شود. جاذبه بی‌بدیل این نظریه به دلیل نزدیکی عملکرد سیاستمداران در عرصه بین‌الملل و همچنین نزدیکی آن با فهم متعارف از سیاست بین‌الملل است. این نظریه در واقع مهم‌ترین تلاشی است که تاکنون برای تفکیک و توجه به متغیر اصلی در رفتار سیاسی، یعنی قدرت صورت گرفته است (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۷۳).

در خصوص نگاه واقع‌گرایی به چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی، باید به این نکته توجه کنیم که این نظریه کاملاً ریشه در جامعه‌شناسی و تاریخ داشته و برای همین به بیان شویپلر به منابع داخلی سیاست خارجی توجه بیشتر داشته و به همین جهت است که نظریه پردازان این نظریه می‌توانند به بیان تفاوت‌های موجود در سیاست خارجی کشورها بپردازند،

چیزی که در نظریه ساختاری والتز به آن توجه نمی شود (Schweller 1997:30). بخاطر توجه به همین تفاوت هاست که مورگنتا یکی از مهم ترین نظریه پردازان این نظریه، دولت ها را به لحاظ سیاست خارجی که در نظام بین الملل اتخاذ می کنند، به دو گروه دولت های طرفدار حفظ وضع موجود و دولت های تجدید نظر طلب تقسیم می کند. وی همچنین در مباحث خود مفهوم منافع ملی را معیاری همیشگی می داند که باید با آن سیاست خارجی دولت ها را ارزیابی کرد. به عبارت دیگر، به نظر وی اهداف سیاست خارجی باید بر حسب منافع ملی تعریف شود. او منافع ملی را بر حسب قدرت تعریف می کند و معتقد است که این قدرت دولت هاست که گستره منافع ملی و شکل سیاست خارجی را تعیین می کند. در این راستا، دولت های قدرتمند و دارای منافع گسترده به سیاست خارجی تهاجمی و تجدید نظر طلبانه روی می آورند (Morgenthau 1985:145-148).

واقع گرایان با فرض کنشگری یکپارچه و عقلانی دولت ها و با توجه به جدایی دولت از جامعه و در واقع نماینده بودن دولت از سوی جامعه، به این نتیجه می رسند که هدایت سیاست خارجی کاملاً بر عهده دولت به عنوان کنشگری یکپارچه و عقلانی است. از سوی دیگر، آنها برای موفقیت سیاست خارجی به بهره برداری از منابع محیط داخلی بسیار توجه دارند و بدین ترتیب کاملاً تاثیر محیط بیرونی را در تصمیم گیری ها نادیده می گیرند. این در حالی است که تصمیم گیرندگان سیاست خارجی باید به در هم تنیدگی درون و بیرون توجه زیاد داشته باشند، چرا که تغییرات در یک سطح موجب تغییرات گسترده در سطح دیگر می شود. به بیان دیگر، واقع گرایان در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی این نکته را فراموش کرده اند که فعالیت تصمیم گیرندگان سیاست خارجی در میانه این دو سطح قرار می گیرد (Lake 1989:469-471).

آلیسون معتقد است در نظریه واقع گرایی که نمونه یک رهیافت سنتی به سیاست خارجی است، دولت ها واحدهایی یکپارچه و عقلانی فرض می شوند و در واقع نوعی بازیگر خردمند عقلانی اند که کاملاً قادر به محاسبه سود و زیان خود هستند و می توانند به بهترین تصمیم برسند. در این رهیافت ما با نوعی ساده سازی واقعیت روبرو هستیم (Allison 1972:51). کوبالکوا نیز معتقد است در تجزیه و تحلیل مورگنتا در مورد سیاست خارجی عقلانیت (Rationality) نقش اساسی و تعیین کننده دارد، چرا که فرض بر این است که هم دولت ها و هم دولتمردان عقلانی اند و بر پایه همین عقلانیت است که دولتمردان بر پایه منافع ملی عمل می کنند (Kubalkova 2001:73-75).

بنابراین، سه عنصر اساسی واقع گرایی در خصوص سیاست خارجی عبارت است از: دولت نماینده جامعه است؛ وظیفه اصلی دولت هدایت و رهبری سیاست خارجی با توجه به قدرت

و منافع ملی است؛ دولت در تعقیب این سیاست خارجی می‌باید به منابع مادی جامعه از جمله اقتصاد و حمایت سیاسی مردم متکی باشد (Lake 1989:471-475).

به طور کلی، دیدگاه واقع‌گرایی نسبت به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی نواقصی دارد. از جمله، تکیه صرف بر عناصر داخلی سیاست خارجی و عدم توجه به محدودیت‌های محیطی و ساختاری؛ ثابت فرض کردن هویت دولت‌ها و عدم توجه به سیاست‌های هویتی؛ عدم توجه به وجود بازیگران مختلف که در درون دولت در تصمیم‌گیری سیاست خارجی سهم دارند؛ با فرض یکپارچه فرض بودن دولت‌ها، عدم توجه به این که دولت‌ها در محیط اجتماعی درون و بیرون محاطند و این خود می‌تواند در شکل‌گیری ترجیحات آن‌ها موثر باشد (Guzzini 2004:91-95).

یکی دیگر از نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل نظریه لیبرالیسم است و با این که بیش از هر نظریه دیگر در قالب تقریرات و قالب‌های متفاوت عرضه شده است، اما در همه این نظریات یک ویژگی مشترک وجود دارد: باور به امکان تحول در روابط بین‌الملل به شکل همکاری و کاهش تعارضات (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۵۴). در باب نقش و جایگاه سیاست خارجی در نظریه لیبرالیسم در این مقاله از قرائتی که موراوچیک، یکی از نظریه پردازان لیبرال درباره چگونگی ترجیحات دولت، استفاده می‌شود.

به نظر موراوچیک نظریه لیبرال در جست و جوی بیان اوضاع اجتماعی است که در این اوضاع، رفتار بازیگران - که البته هر یک از آن‌ها به دنبال منافع خودند - با هم تلاقی می‌کند و به سوی همکاری و یا تعارض پیش می‌رود. به نظر وی در نظریه لیبرال این محیط اجتماعی درون و بیرون از دولت‌ها است که بر چگونگی شکل‌گیری ترجیحات آن‌ها و در نهایت تعیین سیاست خارجی آنها تأثیری تعیین‌کننده دارد. از همین منظر است که این نظریه به خوبی می‌تواند تغییر و تنوع را در ترجیحات دولت‌ها در نظام بین‌الملل تبیین کند. به بیان دیگر، نظریه لیبرال با محاط دانستن دولت‌ها در محیط اجتماعی درون و بیرون، به این نتیجه می‌رسد که تغییر در این محیط اجتماعی چگونه به تغییر در اولویت‌ها و ترجیحات دولت می‌انجامد (Moravcsik 1997:523-528). موراوچیک بیان می‌کند که در نظریه لیبرال دولت نماینده بخشی از جامعه است. بنابراین، دولت یک نهاد نمایندگی است که به طور مداوم موضوع تصرف و باز تصرف و یا ساختن و بر ساخته شدن توسط ائتلاف بازیگران اجتماعی است. بنابراین، شناسایی این که دولت نماینده چه گروهی از جامعه را بر عهده دارد در شناسایی این که دولت چه اهداف، ترجیحات و سیاست خارجی دارد، بسیار مهم است (Moravcsik 1997:533-539).

از سوی دیگر، در حالی که در نظریه لیبرال ترجیحات دولت ها در قبال تغییرات محیطی و اوضاع راهبردی تغییری نمی کند، در قبال تغییرات در محیط اجتماعی و همچنین تعاملات با دیگر دولت ها تغییر می یابد. ترجیحات دولت در قبال سایر دولت ها می تواند به سه نوع تعامل شکل دهد: همکاری که در این صورت ترجیحات دو یا چند دولت در تطابق با هم قرار می گیرد؛ تعارض که در این صورت عدم تطابق ترجیحات دولت ها با یکدیگر وجود دارد؛ تعارض و همکاری که در این نوع از تعاملات دولت ها هم دارای ترجیحات مطابق و هم دارای ترجیحات متعارض با یکدیگرند. مثال آن را می توان در روابط آمریکا و بریتانیا مشاهده کرد (Moravcsik 1997:541-545).

با این قرائت موراوچیک از نظریه لیبرال، می توان گفت که در این نظریه بر خلاف نظریه واقعگرایی به نقش عوامل اجتماعی، منافع و گرایش های گروه هایی که در درون دولت هستند، در شکل گیری ترجیحات دولت ها و به تبع سیاست خارجی آنها کاملاً توجه شده است. این نظریه همچنین تعامل با دیگر دولت ها و محدودیت ها و فرصت های ناشی از آن را، برای دولت ها و اقداماتشان در صحنه سیاست خارجی کاملاً مد نظر قرار می دهد و ترجیحات دولت ها را ثابت و از پیش داده شده فرض نمی کند. از سوی دیگر، این نظریه می تواند به ارائه تبیینی مناسب در باب تنوع در محتوای سیاست خارجی کشور ها در صحنه نظام بین الملل بپردازد (Matthew 1995:65).

بررسی نقش و جایگاه سیاست خارجی در نظریات خرد، کلان و میانبرد

با بروز انقلاب رفتاری در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، رشته روابط بین الملل در نتیجه یک شکاف درون رشته ای به دو بخش کاملاً متمایز سیاست بین الملل و تجزیه و تحلیل سیاست خارجی با هویت هایی متمایز تقسیم شد. البته در مرکز این تقسیم بندی دولت قرار داشت که در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی به ویژگی های درونی آن به عنوان یک "جعبه سیاه" نگاه می شود تا رفتار دولت را بدین وسیله توضیح دهد، در حالی که در سیاست بین الملل به روابط آن با دیگر دولت ها و تعاملات حاصل از آن توجه می شد تا نهایتاً بتواند صفات سیستم را توضیح دهد. به عبارت دیگر در حالی که در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی با تحلیل های از پایین به بالا مواجهیم در سیاست بین الملل با تحلیل های بالا به پایین سروکار داریم (Kubalkova 2001:79-81).

بنابراین، همراه با انقلاب رفتاری بود که رشته سیاست خارجی به عنوان رشته ای جدا از روابط بین الملل شکل گرفت و یک فضای خردگرا، کمی گرا و علم گرا بر آن حاکم شد. در این رشته تجزیه و تحلیل سیاست خارجی به عنوان فرایندی پیچیده و چند لایه ای تعریف می

شود که هم شامل اهدافی است که دولت‌ها در روابط خود با دیگر دولت‌ها دنبال می‌کنند و هم شامل وسائل رسیدن به آنها (هادیان ۱۳۸۲: ۴۹-۵۱).

بعد از بیان این مقدمه کوتاه، به بررسی نظریه ساختاری والتز به عنوان یکی از نظریات مهم در حوزه سیاست بین‌الملل و دیدگاه آن به سیاست خارجی پرداخته و سپس دیدگاه‌های خرد در حوزه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹) به تشریح واقع‌گرایی ساختاری می‌پردازد؛ به این معنا که به تبیینی ساختاری از سیاست بین‌الملل دست می‌زند. او با اشاره به این که علل جنگ را می‌بایست در سطح نظام جست، در واقع کاملاً توجه خود را از دولت‌ها و عوامل درونی آن‌ها دور می‌کند. به نظر وی، ساختار از طریق جامعه‌پذیری کنشگران و رقابت میان آن‌ها باعث مشابهت‌های رفتاریشان در طول زمان می‌شود. بدین ترتیب، ساختار مستقل از خصوصیات واحدها و تعاملات میان آنها رفتار آنها را تعیین می‌کند. بدین ترتیب والتز با قدرتی که به ساختار می‌دهد نمی‌تواند تفاوت‌ها را در سیاست خارجی دولت‌ها تبیین کند و در مقابل نوعی شباهت را در سیاست خارجی آنها بیان می‌دارد (Griffiths 1999: 54-58). در نظریه وی متغیرهای ساختاری به عنوان عوامل محدود کننده اعمال دولتمردان و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی اند و آن چه می‌بایست در دستور کار و مورد توجه این تصمیم‌گیرندگان در فرایند و هدایت سیاست خارجی باشد، توجه به قدرت نسبی دولت‌هاست، چرا که عدم توجه به قدرت می‌تواند باعث حذف یک دولت از نظام بین‌الملل و یا شکست‌های پی‌در پی وی در زمینه سیاست خارجی شود (Lake 1989: 466-467). البته خود والتز هم بر این نکته صحه می‌گذارد که نظریه وی یک نظریه سیاست خارجی نیست، چرا که خود او هم می‌داند که نظریه اش بیشتر به عنوان یک محدود کننده سیاست خارجی است تا یک نظریه مربوط به آن. چرا که در نظریه وی آنچه به آن اشاره نشده گزینه‌های قابل استفاده (usable option) است که حتی دولت‌های کوچک با قدرت کم هم می‌توانند از این گزینه‌ها در موارد خاص در قبال قدرت‌های بزرگ استفاده کنند و از آن نتیجه بگیرند (Valerie and Hudson 1995: 210-211).

والتز همچنین در نظریه خود قدرت را وسیله‌ای برای رسیدن به امنیت می‌داند و معتقد است که با توجه به معمای امنیتی که در نظام آنارشیک بین‌الملل وجود دارد، همه دولت‌ها به دنبال کالای نایاب امنیت هستند. بدین ترتیب، هدف اصلی سیاست خارجی برای همه دولت‌ها امنیت برای بقا است (Griffiths 2007: 13). به طور کلی، عدم توجه این نظریه به چگونگی شکل‌گیری هویت و منافع دولت‌ها از یک سو و مادی‌گرا و جبرگرا بودن آن از سوی دیگر باعث ناتوانی آن در ارائه یک نظریه سیاست خارجی و چگونگی شکل‌گیری ترجیحات دولت‌ها شده است (Kowert 1997: 45-49).

بعد از بررسی نظریه ساختاری والتز به عنوان مهم ترین نظریه کلان در حوزه سیاست بین الملل و دیدگاه این نظریه نسبت به سیاست خارجی، به بررسی جریانات نظری که در سطح خرد (به خاطر توجهی که به محیط داخلی دولت ها در شکل گیری سیاست خارجی دارند). در حوزه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی صورت گرفته است، می پردازیم. به طور کلی، در مطالعات تجزیه و تحلیل سیاست خارجی با تولید معرفت در سه حوزه نظری روبرو هستیم: الف: نظریات تصمیم گیری؛ ب: منابع داخلی و بستر سیاست خارجی؛ ج: مطالعات تطبیقی سیاست خارجی. در حوزه نظریات تصمیم گیری، تکوین و شکل گیری سیاست خارجی در سه سطح فرد، گروههای تصمیم گیرنده و سیاست های دیوان سالارانه و در حوزه نظریات منابع و بستر سیاست خارجی، نظریات خانم و آقای اسپروت در مورد محیط و تاثیرات آن بر چگونگی شکل گیری سیاست خارجی، مورد بررسی قرار می گیرد (Bilgin 2008:227-228).

نظریات تصمیم گیری

الف: تمرکز بر افراد تصمیم گیرنده

جرویس و شاپیرو از نظریه پردازانی هستند که در حوزه نظریه پردازی در باب چگونگی تکوین و شکل گیری سیاست خارجی کاملاً بر رهیافت های روانشناسانه متمرکز می شوند. در واقع به نظر آنها در حوزه تصمیم گیری سیاست خارجی تمرکز بر افراد تصمیم گیرنده مهم ترین سطح مطالعاتی را شکل می دهد. در نظریات جرویس تمرکز اصلی بر افراد تصمیم گیرنده و ویژگی های روانشناسی آنهاست. وی معتقد است که تمرکز اصلی تجزیه و تحلیل در سیاست خارجی باید بر رهیافت های روانشناسانه و تاثیرات آن باشد (Jervis 2006:641-643). وی تمرکز اصلی خود را بر نقش باور قرار می دهد و معتقد است که باور از این جهت که در افراد عمیق و نهادینه است کاملاً از طرز نگرش و ایدئولوژی متفاوت است. وی معتقد است که باور یک امر طولانی مدت است که می توان از آن در پیش بینی رفتارهای تصمیم گیرندگان سیاست خارجی استفاده کرد (Jervis 2006:647).

جرویس معتقد است که باورها می تواند دارای دو جنبه علی و کارکردی باشد. در اولی باور می تواند باعث به وجود آمدن یک رفتار از سوی تصمیم گیرنده شود و در واقع علت رفتار گردد و نتایجی را به بار آورد. در این جاست که ما با باور صادقانه روبرو هستیم. درباره جنبه کارکردی باورها نیز می توان گفت که ما با باور صادقانه روبرو نیستیم و در واقع این نوع از باورها فقط و فقط جنبه توجیهی اقدامات را دارد (Jervis 2006:649). مثلاً در حمله بوش رییس جمهوری آمریکا به عراق اگر باور وی را درباره برقراری مردمسالاری و حقوق بشر یک

باور صادقانه در نظر بگیریم، در این صورت می‌توانیم بگوییم که هدف وی از حمله به این کشور فقط در راستای همین مولفه‌ها بوده است، اما اگر باور وی را یک باور غیر صادقانه و فقط دارای جنبه کارکردی بدانیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که وی دارای اهداف دیگری بوده و فقط از باور مردمسالاری و حقوق بشر در جهت توجیه اقدامش به صورت آگاهانه استفاده کرده است، این در صورتی است که در باور صادقانه ما با عنصر آگاهی روبرو نباشد و باور به‌طور ناخودآگاه باعث به وجود آمدن رفتار می‌گردد.

نکته دیگر که جرویس به آن اشاره می‌کند مساله تطبیق باور با واقعیت است، به این معنا که یک تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی در مواجهه با واقعیت آیا آن را همان گونه که هست می‌بیند و یا با باورهایش به سنجش واقعیت می‌پردازد و یا سعی می‌کند با توجه به باورهایش میان حوادث بیرونی یک رابطه علی برقرار کند حتی اگر این رابطه وجود نداشته باشد (Jervis 2006:659).

شاپیرو یکی دیگر از نظریه‌پردازان سیاست خارجی است که بر رهیافت‌های روانشناسانه و چگونگی درک افراد نسبت به وقایع بیرونی و محیط و تأثیری که این درک می‌تواند بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی داشته باشد، می‌پردازد. وی از مفهوم فرایندهای شناختی (Cognitive Processes) به عنوان یک عامل علی در تصمیم‌گیری یاد می‌کند و بیان می‌دارد که با شناسایی این فرایندهای شناختی می‌توان به پیش‌بینی رفتار و واکنش‌های تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در مواقع گوناگون در صحنه نظام بین‌الملل پرداخت (Shapiro 1973:154). وی با بیان این که یک تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی می‌تواند در قبال حوادث بیرونی شناختی ساده و یا پیچیده داشته باشد، می‌گوید که در شناخت ساده تصمیم‌گیری‌ها بسیار ساده و آسان صورت می‌گیرد و بدون توجه به جایگزین‌های دیگر موجود و تجزیه و تحلیل متغیرهای اطلاعاتی، همه چیز سیاه و سفید دیده می‌شود. در حالی که در شناخت پیچیده کاملاً عکس این قضیه وجود دارد و تصمیم‌گیرنده پس از بررسی‌های بسیار و استفاده از مدل‌های قیاسی دست به تصمیم‌گیری می‌زند (Shapiro 1973:165). شاپیرو هم‌چنین در شناسایی این فرایندهای شناختی و استفاده از آن‌ها در پیش‌بینی رفتار به مراحل بسط عقاید توسط تصمیم‌گیرنده در جریان تصمیم‌گیری می‌پردازد و بیان می‌دارد که یک تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی در مواجهه با یک حادثه بیرونی در مرحله اول به بسط و تقویت عقاید خود، در مرحله دوم به جست‌وجو برای تبیین، در مرحله سوم به پیش‌بینی و جست‌وجوی جایگزین‌های موجود و در مرحله آخر دست به انتخاب یک سیاست خاص می‌زند (Shapiro 1973:170).

ب: تمرکز بر گروه های تصمیم گیرنده

جنیس یکی مهم ترین نظریه پردازانی است که در تبیین چگونگی تکوین و شکل گیری سیاست خارجی، توجه خود را بر گروه های تصمیم گیرنده قرار می دهد. در واقع نظریه وی در باب گروه های تصمیم گیرنده و اصولاً تفکر گروهی ضربه سختی به عقلانیت مطلق اسنایدر و نظریات مربوط به آن به حساب می آید (Snyder, Bruke and Spain 1963:85). جنیس در بررسی موردی جنگ ویتنام و به خصوص دوران ریاست جمهوری جانسون نشان می دهد که اکثر تصمیم گیری ها در این دوران به صورت گروهی بوده و اکثراً هم تصمیمات خوبی نبوده است. وی علت را ناشی از چهارچوب موقعیتی تحریر آمیز، فشار ناشی از تهدیدهای بیرونی، هماهنگی زمینه های اجتماعی افراد تصمیم گیرنده و نزدیک بودن ایدئولوژی آنها می داند (Janis 1972:154-156). جنیس از عواملی چون تفکر بسته، توجیه جمعی، توهم آسیب ناپذیری و فشار به سمت اتحاد و انسجام و حذف هر گونه مخالفتی را از سوی اعضا از نشانه های می داند (Janis 1972:144). از سوی دیگر، وی از نشانه های تصمیم گیری اشتباه را در وجود مولفه هایی چون فقدان جست و جو برای جایگزین های مناسب، تجزیه و تحلیل اطلاعات و جمع آوری آن ها، گرایش به حذف نظرات انتقادی برای رسیدن به اجماع و غیر آن می داند (Janis 1972:160). جنیس برای موفقیت نیز شرایطی را بیان می کند از جمله: وجود یک نقشه شناختی و رهنامه^۱ سیاسی، درجه ای از ناهماهنگی ایدئولوژیک در میان اعضای گروه و انسجام گروه تا حدی که منجر به خود سانسوری و حذف نظریات انتقادی نشود. وی در پایان نتیجه می گیرد که می بایست تصمیم گیرندگان سیاست خارجی حتماً در فرایندهای تصمیم گیری به پیامدهای مثبت و منفی تفکر گروهی دقت کنند تا بتوانند به اتخاذ بهترین تصمیم پردازند (Janis 1972:151).

ج: مدل سیاست های دیوانسالارانه

در این مدل در واقع از سطح فرد و ویژگی های روانشناسی اش و همچنین از سطح گروه های تصمیم گیرنده در سیاست خارجی، به نقش دیوانسالاری ها در فرایند تصمیم گیری سیاست خارجی می رسیم. آلیسون و هالپرین در مقاله ای با همین عنوان بیان می دارند که در این مدل اساس تصمیم های سیاسی، بده بستان های سیاسی افراد درون سازمان های تصمیم گیری و دیوانسالار است. در این مدل سیاست خارجی دولت و تصمیمات آن دستاورد چانه زنی ها و مبادلات مختلف سازمان ها و افراد درون آن ها است. در این جا در واقع برخلاف مدل بازیگر خردمند عقلانی که واقعگرایان آن را بیان می کردند و دولت را نماد این بازیگر

^۱ دکترین

عقلانی و یکپارچه فرض می کردند، با یک بازیگر یکپارچه و عقلانی در صحنه سیاست خارجی سروکار نداریم. چرا که در این مدل عقلانیت تحت تاثیر بده بستانها و چانه زنی‌های سیاسی است. در این جاست که شناسایی منافع و گرایش های هر یک از سازمان ها در تجزیه و تحلیل تصمیمات سیاست خارجی بسیار مهم است (Allison and Halprein 1972:60-62).

به نظر آلیسون در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی هر کشوری باید به سه نوع فعالیت توجه کامل داشت: فعالیت هایی که منجر به اتخاذ یک رشته تصمیمات از سوی بازیگران ارشد می شود (Decision Games)، فعالیت هایی که منجر به اتخاذ یک رشته سیاست های خاص می شود (Policy Games)، اعمالی که به دنبال تصمیمات مقامات ارشد به دنبال اجرایی کردن آنها و حتی در فقدان این تصمیمات به وجود می آید (Action Games). بدین ترتیب، به نظر آلیسون هر یک از تصمیم گیرندگان سیاست خارجی در تصمیم گیری های خود با چهار دسته از منافع روبروست: منافع امنیت ملی، منافع شخصی، منافع داخلی و منافع سازمانی (Allison and Halprein 1972:65-68). آلیسون در پایان سازمان هایی را در فرایند تصمیم گیری موفق تر می داند که علاوه بر تسلط بر فرایند چانه زنی و کنترل اطلاعات، بتوانند به شناسایی دقیق مسائل بپردازند و آن ها را به خوبی تعریف کنند و علاوه بر آن بر اجرای آن نیز کاملاً کنترل داشته باشند. هم چنین یک تصمیم گیرنده موفق کسی است که بتواند به خوبی دیگر بازیگران را اقناع کند و بر آنها تاثیر بگذارد. به طور کلی، در این مدل محدودیت های رویه ای و عملی موجود در سازمان ها و دیوانسالاری ها و هم چنین گرایششان به گسترش و تمایلشان به حفظ وضع موجود، موانع جدی برای تصمیم گیری به حساب می آید (Christensen 2004:70).

(73)

بررسی منابع داخلی و بستر سیاست خارجی

یکی دیگر از نظریاتی که در حوزه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی می بایستی به آن توجه کرد، نظریه خانم و آقای اسپروت است که با تمرکز بر عوامل محیطی و نقشی که این عوامل می تواند در تصمیم گیری سیاست خارجی داشته باشد، در واقع به نوعی بر بستر تکوین و شکل گیری سیاست خارجی تاکید کرده اند. اسپروت ها با تقسیم محیط به محیط روانشناختی و عملیاتی کار خود را آغاز و بیان می کنند که محیط عملیاتی خود می تواند به دو بخش محیط درونی (وضعیت محیطی داخلی) و بیرونی (وضعیت محیطی خارجی) تقسیم شود. در محیط عملیاتی داخلی عواملی چون فرهنگ، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، نهادهای سیاسی از عوامل بسیار مهم است که بر تصمیم گیرندگان و چگونگی تصمیم آنها اثر می گذارد (Valerie and Hudson 1995:209-211). در واقع، اسپروت ها به دنبال پیدا کردن نوعی رابطه

علی میان محیط و اوضاع محیطی و داشتن طرز تلقی های خاص و در نهایت تصمیم گیری های خاص اند و در این میان به نظر آن ها این که تصمیم گیرندگان سیاست خارجی بر کدام یک از نظریه های محیطی متکی باشند، بسیار مهم است (Sprout 1965:54). این نظریه های محیطی عبارت اند از: ۱- تعیین گرایی محیطی، که کاملاً بر نقش تعیین کننده و بی چون و چرای عوامل محیطی بر تصمیمات سیاست خارجی تاکید دارد و معتقد است که تصمیم گیرندگان سیاست خارجی کاملاً تحت تاثیر محیط اند و موفقیت و یا شکست سیاست خارجی یک کشور در صحنه نظام بین الملل کاملاً بستگی به مقهورات و محذوراتی دارد که وضعیت محیط در اختیار دولتمردان آن کشور قرار می دهد؛ ۲- محیط گرایانی که قائل به اراده و انتخاب تصمیم گیرندگان سیاست خارجی در مقابل عوامل محیطی اند. این نظریه کاملاً در تضاد با نظریه اول است و معتقد است با وجود این که محیط و وضعیت موجود در آن مهم است، اما تصمیم گیرندگان سیاست خارجی با انتخاب های خود می توانند بر تاثیرات محدود کننده محیط غلبه کنند؛ ۳- نظریه محیطی سوم بر نقش محدود کننده محیط بر تصمیمات سیاست خارجی تاکید دارد. بالاخره در نظریه آخر عقیده بر این است که محیط اصولاً هیچ تاثیری بر تصمیمات سیاست خارجی ندارد و انتخاب های تصمیم گیرندگان سیاست خارجی بدون توجه به محیط و تاثیرات محدود کننده و مقهور کننده آن اتخاذ می شود (Sprout 1965:60). یکی از نکات مهم در نظریه اسپروت ها مساله تطابق داشتن و یا نداشتن محیط عملیاتی با محیط روانشناختی تصمیم گیرندگان سیاست خارجی است. این که آنها محیط را آن گونه که هست در نظر می گیرند و یا آن گونه که مایلند آن را ببینند، می بینند. نکته آخر در این نظریه، تاثیر دوگانه محیط یکی بر خود تصمیم است که در این جا درک از محیط توسط تصمیم گیرندگان بسیار مهم است و دیگری تاثیر محیط بر اجرای تصمیم است که در این جا این مساله که خود محیط واقعا چه هست و نه درک تصمیم گیرندگان، بسیار مهم می باشد (Christensen 2005:933-935).

مطالعات تطبیقی سیاست خارجی

از اواسط دهه ۱۹۶۰، همزمان، دو روند تاریخی و فکری منجر به چرخش به سمت سیاست خارجی تطبیقی شد. در حالی که در زمینه فکری شرایط برای تعمیم دادن در سیاست داخلی و سیاست خارجی فراهم شد، در زمینه تاریخی نیز تکثیر بازیگران ملی جدید ناشی از استعمارزدایی، عاملی موثر در شکوفایی مطالعات سیاست خارجی تطبیقی گردید. در واقع می توان گفت که سیاست خارجی تطبیقی حوزه ای از دانش نیست، بلکه یک روش است که هرچه تعداد موارد قیاس شده در آن بیشتر باشد تعمیم های مربوط به آن نیز معتبرتر خواهد بود (Valerie and Hudson 1995:235). از سوی دیگر، یکی از اهداف مهم این رهیافت رسیدن به

تعمیم های شبه قانون از طریق آزمون تجربی میان مکان ها و زمان های مختلف و از طریق دسته بندی اطلاعات است و هدف دیگر نیز مربوط به توجه به چگونگی و ضرورت تطابق و سازگاری دولت با محیط اطراف خود می باشد (Carlsnaes 1980:15).

در انتقاد به رشته مطالعات تطبیقی سیاست خارجی، معمولاً گفته می شود که این نظریه دارای یک تناقض درونی است، چرا که از یک سو خواهان ارائه نظریه ای در سطح کلان است. اما از سوی دیگر، توجه خود را به سطح خرد، یعنی دولت ها و واکنش آن ها به پویایی های نظام، متمرکز می کند. مساله دیگر مربوط است به توجه ویژه ای که این نظریه از یک سو به کمی سازی و عملیاتی کردن بر اساس نمودار و فنون همبستگی از خود نشان می دهد و از سوی دیگر به برخی از مفاهیم مثل ادراک، حافظه، احساس و فرهنگ نیز توجه دارد و می خواهد از آن ها در مطالعات خود استفاده کند (Rosenau 1968:320).

در پایان این بخش و قبل از ورود به بحث سازه انگاری به عنوان یکی از نظریات مهم روابط بین الملل، لازم است تا به بررسی اجمالی مدل پیش نظریه سیاست خارجی جیمز روزنا بپردازیم. چرا که مدل پیشنهادی وی برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی، تلاشی است در جهت تلفیق دو سطح تحلیل خرد و کلان در این حوزه که علاوه بر در نظر گرفتن عواملی که در سطح خرد می توانند بر تکوین سیاست های یک کشور نقش داشته باشد، به نقش عوامل بین المللی نیز توجه کرده است. برای همین است که بسیاری از نظریه پردازان سیاست خارجی مدل ارائه شده توسط روزنا را نمونه یک مدل میانبرد در این حوزه در نظر می دانند.

روزنا در مدل پیشنهادی خود برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ضمن به چالش کشیدن نظریات مورگنتا در این زمینه به دنبال نظریه ای است که هم پویا و سازگار با محیط باشد و هم قابلیت تصدیق تجربی را داشته باشد. در همین زمینه تاکید وی بر تحلیل های چند سطحی و چند علتی در حوزه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی است. به اعتقاد وی رفتار خارجی کشورها تحت تاثیر پنج عامل فرد، نقش، متغیرهای حکومتی و جامعه در سطح خرد و عامل نظام بین الملل در سطح کلان است (Rosenau 1971:98). وی میزان نفوذ هر یک از این متغیرها را در تکوین سیاست خارجی تحت تاثیر عواملی چون قدرت بازیگر که کشورها را به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم می کند، ماهیت باز و بسته بودن ساختار اجتماعی، رخنه پذیری ساختار فرهنگی و حوزه های موضوعی مختلف می داند (Rosenau 1972:146).

بنابراین، توجه به مدل پیش نظریه سیاست خارجی روزنا به تصمیم گیرندگان سیاست خارجی یادآوری می کند که می بایست در حوزه تصمیم گیری یک سویه عمل نکنند و هر دو دسته از متغیرها و عوامل داخلی و بین المللی را در کنار هم در نظر بگیرند و با توجه به مقدمات و محذورات موجود در هر دو سطح دست به تصمیم گیری مناسب بزنند، چرا که

توجه صرف به عوامل موجود در یک سطح و غفلت از عوامل موجود در سطح دیگر، با توجه به در هم تنیدگی داخل و بیرون، می تواند موجبات شکست سیاست خارجی یک کشور را در صحنه نظام بین الملل و در تعامل با دیگر دولت ها به دنبال داشته باشد.

بررسی نقش و جایگاه سیاست خارجی در نظریه سازه‌انگاری روابط بین الملل

نظریه سازه‌انگاری که به لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در میانه نظریات جریان اصلی و جریان پسااثباتگرا و به لحاظ محتوایی در میانه مباحث آرمانگرایی و واقعگرایی روابط بین‌الملل است، با تأکید بر سرشت اجتماعی کنشگران و توجه به چگونگی شکل‌گیری هویت آنها سهمی به سزا در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی می‌تواند داشته باشد (Kowert 1997:113). اگر در واقعگرایی ساختاری والتز تأکید بر ساختارهای مادی است و این که چگونه توزیع قدرت و توانمندی‌ها بر رفتار دولت و چگونگی تکوین سیاست خارجی آن‌ها اثر می‌گذارد، در سازه‌انگاری اصل بر ساختارهای معنایی و چگونگی شکل‌گیری هویت دولت هاست که خود نقشی مهم در سیاست آنها نسبت به دولت‌های دیگر دارد. اگر در واقعگرایی و نوواقعگرایی هویت‌ها و منافع دولت‌ها اموری ثابت و از پیش تعیین شده فرض می‌شود و سیاست خارجی همه دولت‌ها در حفظ بقا و کسب امنیت و به دست آوردن هر چه بیشتر قدرت خلاصه می‌شود، در سازه‌انگاری تأکید بر برساخته شدن هویت دولت‌ها در جریان تعامل با دیگر کنشگران و تنوع سیاست خارجی است (Price and Smith 1998:241-244). سازه‌انگاران با مطرح ساختن دو نوع هویت جمعی و اجتماعی برای دولت‌ها کاملاً راه خود را از نظریات جریان اصلی جدا می‌کنند. در این راستا هویت جمعی دولت مبنایی مادی دارد و شامل خصوصیات سرزمینی، جغرافیایی، جمعیت و غیر آن می‌شود. در حالی که هویت اجتماعی در تعامل دولت‌ها با یکدیگر است که به وجود آمده و جنبه پیشینی ندارد و باعث تمیز دولت‌ها از یکدیگر در نظام بین‌الملل می‌شود. این در حالی است که اغلب نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل فقط به هویت جمعی و مادی دولت توجه دارند و از این جهت است که نمی‌توانند به تبیین تفاوت‌ها در سیاست خارجی دولت‌ها بپردازند (Wendt 1999:111). به نظر سازه‌انگاران قواعد و هنجارهای داخلی و بین‌المللی در تکوین هویت و هویت نیز در درک منافع و جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها نقش بسیار مهمی دارد. برای همین است که برای دولت‌ها نمی‌توان منافع از پیش تعیین شده در نظر گرفت. چرا که نسبی بودن و رابطه‌ای بودن هویت در نظر سازه‌انگاران نه تنها فرضیه پیشینی بودن منافع را رد می‌کند بلکه به طور ضمنی تنوع و تغییر در سیاست خارجی دولت‌ها در صحنه نظام بین‌الملل را نیز

بیان می‌کند. بدین ترتیب با تغییر قواعد و هنجارها، برداشت کنشگران نیز از خودشان، منافعشان و سیاست خارجی نیز تغییر می‌یابد (Jepperson and Wendt 1996:96-99). در این جا لازم است تا به دیدگاه‌های مختلف که سازه‌انگاران در باب تاثیر قواعد و هنجارها در تکوین هویت و منافع دارند، پردازیم.

الف: سازه‌انگاران سیستمی به نمایندگی ونت که بر نقش ساختارهای معنایی نظام بین‌الملل و قواعد و هنجارهای بین‌المللی در تکوین هویت دولت‌ها تاکید می‌کنند. سازه‌انگاران سیستمی معتقدند که در محیط آنارشیک نظام بین‌الملل هم همکاری و هم آنارشی را می‌توان توضیح داد. بنابراین هر کنشگری در صحنه نظام بین‌الملل باید اقدامات خود را با توجه به ساختارهای معنایی نظام بین‌الملل و قواعد و هنجارهای موجود در آن که خود را در قالب حقوق بین‌الملل و انواع رژیم‌های بین‌المللی نشان می‌دهد، انجام دهد تا با مخالفت دیگر اعضای نظام مواجه نشود (Wendt 1999:178-179). به عنوان مثال، علت مخالفت اعضای نظام بین‌الملل با اقدامات تکررانه آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر و حملات این کشور به عراق در قالب دفاع پیش‌گیرانه را می‌توان به خاطر مغایرت اقدامات این کشور با ساختار بین‌الذاتی نظام بین‌الملل و قواعد و هنجارهای آن دانست، چرا که اقدامات این کشور خارج از این ساختارهای بین‌الذاتی است و برای همین هیچ مشروعیتی ندارد (مشیرزاده ۱۳۸۷: ۲۱۳-۲۱۴).

ب: سازه‌انگاران سطح واحد مثل کترنشتاین که به تاثیر قواعد و هنجارهای داخلی در شکل‌گیری هویت، منافع و سیاست خارجی دولت‌ها پرداخته‌اند و به عبارت دیگر، ریشه‌های داخلی تکوین سیاست خارجی دولت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند. بنابراین، شناسایی این قواعد و هنجارها که در قانون اساسی، فرهنگ عمومی و سیاسی خود را نشان می‌دهد، بسیار ضروری است. تاکید بر این سطح می‌تواند به تبیین تفاوت‌ها در سیاست خارجی دولت‌ها بسیار کمک کند (مشیرزاده ۱۳۸۵: ۱۷).

ج: سازه‌انگاران کل‌گرا مثل کراتوچویل و راگی که در واقع می‌خواهند به هر دو سطح توجه کنند. به نظر آن‌ها قواعد و هنجارهای داخلی و بین‌المللی دو چهره یک نظم جهانی واحدند (Ruggie 1998:111).

اسمیت درباره ارتباط سازه‌انگاری و سیاست خارجی معتقد است سازه‌انگاری اجتماعی باید به طور خاص برای تحلیل سیاست خارجی مناسب باشد، دقیقا به این خاطر که بر ساختگی اجتماعی از این مفروضه شروع می‌شود که کنشگران جهان خود را می‌سازند و این کنشگران هستند که تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و اجرا می‌نمایند. بنابراین، سیاست خارجی تا حدودی عمل‌برساختن است، چیزی است که کنشگران تصمیم

می گیرند که باشد و این به این خاطر است که در سازه انگاری مفهوم انسان اقتصادی بیشینه جو که به دنبال منافع خود است و در مرکز تحلیل واقع گرایان و نولیبرال ها قرار دارد جای خود را به انسان اجتماعی انتخاب گر می دهد (Smith 2001:83-85).

اما به نظر می رسد مهم ترین سهم سازه انگاری در پر کردن شکاف میان تجزیه تحلیل سیاست خارجی و نظریه سیاست بین الملل است. در واقع، این نظریه با باور به تکوین متقابل "ساختار-کارگزار"، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری می برد که نتیجه طبیعی این تحلیل قرار گرفتن سطح تحلیل سیاست خارجی در کنار تحلیل سیاست بین الملل است (Kubalkova 2001:85-86).

سازه انگاری با توجهی که به برساخته شدن هویت دولت ها در جریان تعاملات میان آن ها از خود نشان می دهد، بیان می کند که دولت ها علاوه بر حفظ امنیت مادی خود به دنبال امنیت هویتی شان نیز هستند. بنابراین، این رهیافت با طرح مفهوم امنیت هویتی، می تواند به تبیین منازعات میان دولتی حتی در مواردی که میان آنها تضاد منافی وجود ندارد، بپردازد. در همین زمینه میتزن معتقد است که دولت ها برای حفظ این امنیت هویتی خود به روزمره کردن روابطشان با دیگران می پردازند که البته نوع این روزمره کردن می تواند منعطف و یا متصلب باشد. در روزمره کردن متصلب دولت برای حفظ امنیت هویتی خود حتی حاضر است امنیت مادی اش را هم به خطر اندازد، در این جاست که میان هویت و عمل سیاست خارجی ارتباط نزدیکی وجود دارد (Mitzen 2006:234-236). اما در روزمره کردن منعطف، اعمال روزمره و حفظ آنها به عنوان یک هدف نگریسته نمی شود، بلکه به عنوان یک وسیله در نظر گرفته می شود. بنابراین اگر در روزمره کردن متصلب سیاست خارجی دولت ها فاقد عقلانیت و واکنش آن ها به تهدیدات بسیار سخت است، در روزمره کردن منعطف یک جهت گیری عقلانی در سیاست خارجی دولت ها مشاهده می شود (Mitzen 2006:239).

سازه انگاران درباره پیش بینی سیاست خارجی و اقدامات دولت ها در صحنه نظام بین الملل معتقدند که هر قدر میزان سازگاری میان قواعد و هنجار های داخلی دولت ها با قواعد و هنجار های بین المللی بیشتر باشد بهتر می توان به تبیین اقدامات آن ها از یک سو و پیش بینی رفتار و سیاست خارجی آن ها از سوی دیگر، پرداخت این در حالی است که میزان ناسازگاری این دو مولفه مشکلاتی را در پیش بینی اقدامات خارجی آن ها در نظام بین الملل و در واکنش به دیگر دولت ها به وجود می آورد (هادیان ۱۳۸۲: ۶۹).

نتیجه

همان گونه که بیان شد، امروزه تعیین کنندگان سیاست خارجی برای اتخاذ بهترین تصمیم‌ها در صحنه سیاست بین‌الملل باید با جایگاه نظری مقوله سیاست خارجی در نظریات روابط بین‌الملل کاملاً آشنا باشند و بتوانند از توان تحلیلی این نظریات و تجویزات سیاست-گذارانه آنها بهترین بهره را ببرند. بدین منظور در این مقاله سعی شد تا نقش و جایگاه سیاست خارجی در این نظریات مورد بررسی قرار گیرد.

بنابراین، ابتدا به بررسی رهیافت‌های سنتی روابط بین‌الملل یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم و سپس به تأثیرات انقلاب رفتاری بر تجزیه و تحلیل سیاست خارجی پرداختیم و بیان کردیم که این انقلاب از یک سو باعث شکل‌گیری رشته سیاست خارجی به صورت علمی گردید و از سوی دیگر، موجبات جدایی آن را از سیاست بین‌الملل فراهم آورد. تا این که با شکست جریان‌های اصلی نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، زمینه برای بروز جریان‌های پسااثباتگرا و پساساختارگرا در این رشته فراهم گردید. سازه‌انگاری یکی از این دیدگاه‌های جدید بود که در واقع با ارائه مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه خود خواهان پل زدن میان جریان اصلی روابط بین‌الملل و جریان‌ات مخالف آن شد. این نظریه با مطرح کردن قوام متقابل میان ساختار و کارگزار در بعد هستی‌شناسی زمینه را برگرداندن تجزیه و تحلیل سیاست خارجی به سیاست بین‌الملل فراهم آورد، و به این ترتیب، بار دیگر سیاست خارجی و تجزیه و تحلیل آن در بطن نظریات روابط بین‌الملل قرار گرفت.

در پاسخ به این مساله که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی از تجویزات سیاست‌گذارانه کدام یک از نظریه‌های مطرح شده در این نوشتار می‌توانند بهترین و بیشترین بهره را ببرند، این مقاله استفاده از یک مدل تلفیقی را پیشنهاد می‌دهد، مدلی که از تلفیق و کنار هم قرار دادن نکات راهنمایی موجود در تمامی نظریات بیان شده حاصل می‌شود و بیانگر این نکته است که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در تصمیم‌گیری‌های خود می‌بایست به وجود رابطه قوام بخش و نیز تکمیلی نظریات بین‌الملل و تجویزات سیاست‌گذارانه آن‌ها در این زمینه کاملاً توجه داشته باشند. بدین منظور در قسمت پایانی این مقاله به ارائه نکات راهنمایی هر یک از نظریه‌های مطرح شده پرداختیم.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- سیف زاده، حسین (۱۳۸۱) اصول روابط بین الملل، تهران: نشر میزان.
- ۲- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵) "تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه انگاری"، *نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، گردآورنده: نصرین مصفا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، صص ۱۱-۳۵.
- ۳- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۷) "جنگ آمریکا علیه عراق و ساختار معنایی نظام بین الملل"، *فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست*، دوره ۳۸، ش ۱، صص ۲۱۳-۲۳۹.
- ۴- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *نظریه های روابط بین الملل*، تهران: سمت.
- ۵- هادیان، ناصر (۱۳۸۲) "سازه انگاری از روابط بین الملل تا سیاست خارجی"، *فصلنامه سیاست خارجی*، ش ۴، صص ۴۵-۷۰.

ب. خارجی:

- 1- Allison, Graham and Morton Halperien (1972) "Bureaucratic Politics: A paradigm and some Policy Implications", *World Politics*, Vol 24, pp 40-79.
- 2- Bar, Josef (2003) "Intelligence Failures and Need for Cognitive Closure", *Political Psychology*, Vol 26, pp 75-99.
- 3- Bilgin, Pinar (2008) "Foreign Policy Analysis: Classic Book Review: Valerie M. Hudson", *Millennium - Journal of International Studies*, pp 227-228.
- 3- Carlsnaes, Walter (1980) "The Concept of Foreign Policy Actions in Comparative Analysis" *Cooperation and Conflict*, Vol. 15, No. 1, 3-20.
- 4- Christensen, Eben J. (2004) "Bureaucrats Versus the Ballot Box in Foreign Policy Decision Making: An Experimental Analysis of the Bureaucratic Politics Model and the Poliheuristic Theory", *Journal of Conflict Resolution*, 48; 69, pp69-90.
- 5- Christensen, Eben J. (2005) "Book Review: Alex Mintz (ed.), Integrating Cognitive and Rational Theories of Foreign Policy Decision Making", *Millennium - Journal of International Studies*, pp 932-935.
- 6- Dunn, Joe P (1978) "Book Review: Remaking Foreign Policy: The Organizational Connection. By Graham Allison and Peter." *Political Research Quarterly*, vol. 31, pp. 137 - 138.
- 7- Griffiths, Martin (1999), *Fifty Key Thinkers In International Relation*, London: Routledge.
- 8- Guzzini, Stefano (2004), "The Enduring of Realism in IR", *European Journal of International Relation*, No 10, pp87-113.
- 9- Janis, Irving L (1972) *Group Think*, Boston: Houghton Mifflin Company.
- 10- Jepperson R.L and A. Went (1996) *Norms, Identity and Culture in National Security*, New York: Columbia University Press.
- 11- Jervis, Robert (2006) "Understanding Belief", *Political psychology*, Vol 27, No 5, pp 641-659.
- 12- Kowert, Paul (1997) "Toward a Constructivist Theory of Foreign Policy", *Paper presented at the Annual Meeting of American Politics*. Science Association, DC.
- 13- Kubalkova, Vendulka (2001), *Foreign Policy in a Constructed International Politics in a constructed world*, Armonk: M.E Sharpe.
- 14- Lake, David (1989) "Toward a Realist Theory of State Action", *International Studies*, Vol 33, pp 457- 474.
- 15- Matthew, Richard A., and Mark. Zachery. (1995) "Liberal International Theory: Common Threads, Divergent Strands", *In Controversies in International Relations Theory: Realism and the Neo-Liberal Challenge*, edited by Charles Kelley, New York: St. Martin's Press, pp 107-50.
- 16- Mitzen, Jennifer (2006) "Ontological Security on World Politics", *European Journal of International Relations*, Vol. 12(3): pp341-370.
- 17- Moravscik, Andrew (1997) "Taking Preferences Seriously: A Liberal Theory of International Politics", *International Organization*, No 51, pp 513-553.
- 18- Morgenthau, H.J. (1985) *Politics Among Nation*, New York: Alfred Knoph.

- 19- Rosenau , James (1968) “ Comparative Foreign Policy: Fad, Fantasy or Field?” , **International Studies** , Vol 12 , No 3 , pp 296 – 329.
- 20- Rosenau , James (1971) **The Scientific Study of Foreign Policy**. New York: The Free Press.
- 21- Rosenau, James (1972) **The Analyses of International Politics**. New York: The Free Press.
- 22- Schweller, Randall and David Priess (1997) “A Tale of Two Realism Expanding the Institutions Debate”, **International Studies Review**, Vol 41, No 1, pp 1-32.
- 23- Shapiro, Michael (1973) “Cognitive Process and Foreign Policy Decision Making”, **International Studies**, Vol 17, No 2, pp 147-170.
- 24- Smith, Steve (2001), “Foreign Policy is What States Make of It”, in **Foreign Policy in constructed world**. Armonk: M.E Sharpe.
- 25- Snyder, Richard C, H .W. Bruke and Burton Spain (1963) **Foreign Policy Decision Making: an Approach to the Study of International Politics**. Glencoe, IL: the Free Press.
- 26- Sprout , H and Sprout M (1965) **Environmental Factors in the Study of International Politics**. Prinston: Prinston University.
- 27- Sprout , H and Sprout M (1965) **Man. Milieu Hypotheses in the Context of International Politics** . Prinston: Prinston University.
- 28- Wendt , Alexander (1999) **Social Theory of International Politics**, Cambridge: Cambridge university press.

